

صدای ماشین‌ها نمی‌گذاشت هیچ صدای دیگری به گوش سام برسد. صدای شادی و بازی پرنده‌ها از سر سام خارج شد و کله‌اش پر از صدای بوق و گاز ماشین‌ها شد.

سام با خودش آرزو کرد کاش خانه آنها نزدیک چند تا درخت بود تا هر روز صدای بازی پرنده‌ها را می‌شنید.



رامین جهان پور

## درخت و پرنده

مادر نگاهی با حسرت به ساختمان‌های بلند اطراف خیابان کرد و گفت: به خاطر اینکه ما توی آپارتمان زندگی می‌کنیم، درخت‌ها و باغ‌ها را از بین بردند و به جایشان، آپارتمان ساختند. مادر و سام به خیابان اصلی رسیدند. باید تا کسی می‌گرفتند.

سام و مادرش از پارک بیرون آمدند. آخرهای پارک، نرسیده به خیابان چند درخت توت در یک ردیف کنار هم ایستاده بودند. وقتی از کنار درخت‌ها می‌گذشتند، صدای پرنده‌ها از لابه‌لای شاخه‌ها شنیده می‌شد. سام که کنجکاو شده بود، همانطور که به پرنده‌های بالای سرش نگاه می‌کرد، پرسید: مامان! اسم این پرنده‌ها چیه؟ مادر ایستاد. نگاهی به شاخه‌های درختان توت کرد و گفت: سار پسر. این پرنده‌ها سار هستند. - چرا این قدر سرو صدا می‌کنند؟ - برای اینکه خوشحالند، چون دارند بازی می‌کنند.

مادر دست امیر را کشید و از کنار درخت‌ها دور شدند. سام همچنان به پرنده‌ها فکر می‌کرد.

چند لحظه بعد دوباره پرسید: مامان! پس چرا توی کوچه ما سار پیدا نمیشه؟ - برای اینکه توی کوچه ما درختی نیست پسر. پرنده‌ها عاشق درختند. هر جا درخت باشه، پرنده هم هست! ذهن سام آرام نمی‌گرفت. ادامه داد: چرا ما درخت نداریم؟

